



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث ما در پنجمین استثنا از مستثنیات باب غنا بود و عنوان کردیم که از جواز غنا از سوی بعضی نسبت به قرائت قرآن مطرح شده است. عرض کردیم که قرائت قرآن آدابی دارد که آن آداب در واقع، مستحب فی المستحب است و موجب تأکد این استحباب می‌شود. این آداب بیشتر از ده مورد است که در محجة البیضاء ده ادب از آن ذکر شده است؛ ولی احتمالاً تعداد، بیشتر از این مقدار است. در جلد دوم محجة البیضاء، بابتی مفصل پیرامون آداب مربوط به تلاوت قرآن آورده شده است که ابتدا آداب ظاهری قرائت را آورده و سپس آداب باطنی را ذکر نموده است. این آداب اقسامی کلی دارد که بر آن اساس، بخشی از آداب ظاهری قرائت، مربوط به صوت؛ یعنی کیفیت صوت است که در اینجا چهار ادبش مربوط به آن است. به عنوان مثال، ادب اول از آداب قرائت این است که صوت، سرّاً بهتر است یا جهراً و یا متفاوت است. پس یک بحث، مربوط به سر و جهر قرائت است. حال بر فرض این که جهر باشد، ادب دوم این است که در فرض جهر، صدای خیلی بلند استحباب دارد یا متعارف استحباب. ادب سوم آن است که صوت حزین مرجح است یا غیر حزین که در روایات دارد که قرآن را با صوت حزین بخوانید که آمیخته با نوعی اندوه باشد. اینها چند ادب راجع به کیفیت صوت است که در مورد اینها نمی‌خواهیم بحث کنیم. اینها آداب ظاهری قرائت است که یک دسته‌اش، آداب مربوط به صوت و کیفیت صوت است که الان بحثی در این موارد نداریم. ادب چهارم مربوط به همین دسته؛ یعنی آداب ظاهری مربوط به کیفیت صوت، بحث حسن صوت و زیبایی صداست. معمولاً در اینجا گفته شده است که صوت زیبا مستحسن است و باید تلاش شود که صوت، زیبا باشد.

طرح بحث

با این تقسیم‌بندی که بیان شد، بحث ما در ادب چهارم از آداب ظاهری مربوط به کیفیت صوت در قرائت قرآن این است که حسن بودن این صوت، چه ادله‌ای دارد؟ و آیا این حسن صوت می‌تواند در حدی باشد که جنبه غنایی و لهوی نیز به خود بگیرد یا این که این دو از یکدیگر متفاوت هستند؟



بررسی نسبت صوت حسن با غنا

دیدگاه اول: نسبت، اعم و اخص مطلق

گفتیم که روایات این باب به چند دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول از روایات، روایاتی هست که صوت حسن را مستحسن شمرده است و این زیبایی صوت همان‌طور که سابق عرض کردیم، اعم از غنا است و بنا بر بعضی از اقوال، اعم مطلق است؛ برای این‌که غنا، قسمی از صوت حسن است و ما این قول را بیشتر ترجیح دادیم.

دیدگاه دوم: نسبت، عموم و خصوص من وجه

بررسی ادله در باب صوت حسن

در هر حال، صوت حسن متفاوت با غناست. این چهارمین ادب از آداب ظاهری در کیفیت قرائت هست و بنا بر آنچه گفتیم، ادله‌ای دارد. دیروز عرض کردیم که ادله آن، هفت، هشت روایت است که در حدی که من فحص کرده‌ام و این‌هایی که در وسائل و مستدرک هست، غالباً خالی از اشکال نیست. شاید بهترینش، همین روایت سرائر باشد که دیروز خواندیم؛ که اگر مشکل نقل ایشان را از کتاب محمد بن علی بن محبوب حل کنیم، بقیه‌اش درست است و شاید علی‌رغم اشکالی که دیروز از نظر سندی گفتیم، کسی بگوید که این کتاب در آن زمان، یکی از کتبی بوده است که یک نوع اشتباهی داشته است و این‌طور نیست که نسخه‌ای تنها در دست او باشد و ممکن است کسی این‌طور این اشکال را حل کند. طبق قاعده‌ای که قبلاً عرض کردیم، با توجه به این‌که هفت، هشت روایت در اینجا داریم، خیلی نیاز به سخت‌گیری سندی نیست؛

روایت اول: روایت محمد بن ادریس

اما در بین روایاتی که در این باب است، روایت محمد بن ادریس را می‌خوانیم که روایت دوم باب بیست و سوم است. متن روایت عبارت است از

مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقَلَ مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنِ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الرَّجُلُ لَا يَرَى أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئاً فِي الدُّعَاءِ وَ فِي الْقِرَاءَةِ حَتَّى يَرْفَعَ صَوْتَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع - كَانَ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتاً بِالْقُرْآنِ - وَ كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ حَتَّى يَسْمَعَهُ أَهْلُ الدَّارِ وَ إِنَّ أَبَا



جَعْفَرُ كَانَ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ - وَ كَانَ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ وَ قَرَأَ رَفَعَ صَوْتَهُ فَيَمُرُّ بِهِ مَارُّ الطَّرِيقِ مِنَ السَّاقِينِ وَ غَيْرِهِمْ فَيَقُومُونَ فَيَسْتَمِعُونَ إِلَيْ قِرَاءَتِهِ.»^۱

سند این روایت را گفتیم و یک نکته هم نسبت به آنچه دیروز گفتیم، افزودیم.

بررسی دلالتی روایت اول باب صوت حسن

اما در دلالت این روایت، روایات متعددی داریم؛ از جمله، در روایات مختلف نقل شده است که فلان امام، حسن الصوت در قرآن بود و در مورد امام باقر و امام سجاد و تعدادی دیگر از ائمه (علیهم السلام) صوت حسن در تلاوت قرآن داشتند. حال، این چهار، پنج روایتی که نقل می‌کند، یکی از ائمه حسن الصوت بودند، آیا دلالت بر استحباب می‌کند یا خیر؟ در اینجا، ممکن است شبهاتی باشد که باید به نحوی این‌ها را جواب داد.

اشکالات وارده در دلالت روایت اول

اشکال اول: این‌ها نقل فعل است و السیرة العملیه لا یفیدها اکثر من الجواز

جواب

اشکال را قبلاً جواب داده‌ایم و گفتیم که در این نوع مواردی که جای یک عبادت یا کار مستحسنی است و از افعال عادی و طبیعی نیست، نقل فعل معصوم قرینه بر رجحان آن فعل دارد؛ بخصوص که معصوم دیگری، سیره آن معصوم را نقل کند. نقل در چنین موردی که معصومی، فعل معصوم دیگری؛ از قبیل قرائت قرآن را نقل می‌کند و همین‌طور موضوعات دیگری که از امور معمول زندگی مانند آشامیدن نیست، قرینه بر رجحان آن فعل دارد؛ یعنی وجوبش را نمی‌توان استفاده نمود؛ ولی قطعاً دلالت بر رجحان و استحباب آن فعل می‌کند. این نکته را بارها گفته‌ایم که هست که سیره عملی ولو لایفید اکثر من الجواز و قدر متیقن این جواز به معنای عام هم، اباحه به معنای خاص است؛ اما در این نوع موارد، قرینه داریم که می‌شود استحباب را از آن استفاده کرد و از این جهت، این سیره‌ها در چنین مواردی مفید استحباب است. البته یکی از این سیره‌ها هم کفایت می‌کند؛ ولی در اینجا جمعش هست و اطمینان می‌آورد به این‌که مفید استحباب است. این نکته، قاعده کلی است که در اصول هم گفته شده است و در اینجا هم می‌شود تطبیق داد.



اشکال دوم

شبهه دوم آن است که در اینجا نقل یک حال تکوینی امام است که کان حسن الصوت؛ صوت زیبایی داشت و این غیر از این است که کان «أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ». ممکن است کسی بگوید که در این روایات، بیان ویژگی صوت حضرت را می‌کند. مانند این که در احوال پیامبر اکرم و ائمه آمده است که چهره، پیشانی، گونه و چشمشان چطور بود که شمائل‌النبی خودش داستانی در بین شیعه و سنی است که مفید حکمی نیست، مخلص این که این گزاره توصیفی است و گزاره تجویزی، فقهی، اخلاقی و شرعی نیست؛ بلکه بیان حال تکوینی است و این امور اختیاری نیست که بر اساس آن حکم کنیم.

جواب

جواب این شبهه دوم، این است که روایات، «أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ»؛ ولو این که افاده بیان زمینه تکوینی حسن صوت در حضرات ائمه معصومین را دارد و درست است که این تفاوت وجود داشته و این امور بالملازمه آن جنبه‌های تکوینی را افاده می‌کند؛ ولی صرف زمینه طبیعی موجب حسن الصوت در قرائت قرآن نمی‌شود؛ بلکه زمینه طبیعی هم نیازمند اعمال حسن صوت است. توضیح این که بهترین خواننده هم باید بنای بر اعمال خوانندگی و کاربرد آن ویژگی‌ها را داشته باشد؛ مضاف بر این که در اینجا، تعبیر «بالقرآن» وجود دارد. با این قرائن انسان مطمئن می‌شود که وقتی می‌فرماید، «أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ»؛ یعنی این امر، خوب بوده و دارای رجحان است؛ به خاطر این که عمل اختیاری است. پس از آن جهت که اعمال حسن صوت یک پدیده اختیاری است آن وقت در مقام نقل، چون فعل اختیاری می‌شود، می‌توان استفاده حکم کرد. پس وقتی روایت می‌فرماید «أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ» بوده‌اند، می‌خواهد بفرماید که حسن صوت در قرائت قرآن مستحب است. این بررسی دو شبهه بود که از آن جواب داده شد.

بررسی دلالت التزامی مجموع روایات و جواب از اشکال دوم

گفتیم که این روایات، یک دلالت التزامی و ضمنی مبنی بر این دارد که این‌ها حسن الصوت بوده‌اند؛ ولی این که می‌گوید حسن الصوت بالقرآن بوده‌اند؛ یعنی حسن صوتش را در قرآن به کار می‌برده است، کاربرد این حسن الصوت را بیان می‌کند و کاربرد، یک امر اختیاری است؛ بخصوص که به عنوان مثال، بعدش دارد و کان یرفع صوتاً که آن هم رفع صوت در قرائت قرآن حتی یسمع اهل الدار و آن هم عمل اختیاری حضرت را بیان می‌کند و علاوه بر این که این حسن صوت، فقط اختصاص به سه، چهار روایتی که سیره امام را نقل می‌کند، ندارد؛ بلکه چهار، پنج روایت دیگر هم هست که جزء سیره نیست مثلاً روایت سوم باب بیست و چهارم این است، وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ



عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ»^۲. نقل می‌کنند که پیامبر اکرم (ص) فرمودند که «لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ» که در اینجا، بحث سیره و این‌ها نیست.

در روایت ششم محمد بن علی بن الحسین فی عیون الأخبار عن محمد بن عمر الجعابی عن الحسن بن عبد الله التمیمی عن ابيه عن الرضا ع قال: «قال رسول الله ص حسنوا القرآن بأصواتكم فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً»^۳ روایت ششم از امام رضا نقل می‌کند که پیامبر اکرم فرمودند که «حسنوا القرآن بأصواتكم فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً». اگر مجموعه این‌ها را کنار هم بگذاریم، می‌بینیم که در مقام شرعیت بیان یک حکم است و نه صرفاً در مقام بیان زیبایی یک چیز و امر خاص. فعل اختیاری‌ای که چیزی را شارع در بابش ذکر کند، اصل در آن، این است که مولویت در بابش اعمال شده است. جمع این روایات انسان را مطمئن می‌کند؛ بخصوص این روایت ششم که حسنوا است و امر دارد.

بررسی سندی مجموع روایات وارده در باب صوت حسن:

البته این روایاتی که خواندیم، هیچ‌کدام سند اعتبار ندارد مگر همان روایت دوم است که با یک پاسخ اجمالی که امروز عرض کردم، ممکن است سندش تصحیح شود. مثلاً در همین روایت سومی که در باب بیست و چهارم خواندیم، علی بن ابراهیم عن ابيه عن علی بن معبد هست که علی بن معبد، توثیق عامه هست و ابن حجر در تهذیب التهذیب آن را توثیق کرده است که اگر کسی به توثیقات عامه در اینجا و کتب آن‌ها اعتماد کند، می‌تواند این روایت را معتبر بداند منتهی، اگر آن هم درست شود، عبدالله بن قاسم مشترک بین الضعاف هست و توثیقی ندارد. یا روایت ششم که حسنوا داشت، باز آن روایت این‌طور است، محمد بن علی بن الحسین فی عیون الأخبار عن محمد بن عمر الجعابی عن الحسن بن عبد الله التمیمی عن ابيه عن الرضا ع قال: «قال رسول الله ص حسنوا القرآن بأصواتكم فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً». این روایت را می‌شود توثیق کرد. چون از یک طرف، از مشایخ صدوق است و بعید نیست که مشایخ مستقیم صدوق، توثیق شوند. به جهت این‌که مرحوم صدوق تعبیری با این عبارت دارد که، من از افراد بزرگ نقل می‌کنم و بعید نیست که مشیخه صدوق بودن و شیخ صدوق بودن، موجب استحباب باشد؛ اما حسن بن عبدالله تمیمی و پدرش هیچ‌کدام توثیق ندارند و غالب روایاتی که در اینجا آمده است، ضعیف می‌باشد.

۲ - همان، ص: ۲۱۱.

۳ - همان، ص: ۲۱۲.



جمع‌بندی کلام

اما جمع‌بندی این قسمت از بحث و آنچه امروز عرض کردیم این است که مجموعه آداب تلاوت و قرائت قرآن را می‌شود به چند بخش تقسیم کرد که بخش اول آن خود دارای اقسامی است. بخش اول از آداب تلاوت و قرائت قرآن، مربوط به کیفیات صوت هست که خودش در اینجا به اقسامی تقسیم می‌شود. قسم اول، همان سرّ و جهر بودن است. قسم دوم، بلند بودن یا بلند نبودن صدا است و قسم سوم، صوت حزین یا عدم صوت حزین است و قسم چهارم که مورد بحث ما است، صوت الحسن است. در باب ادب چهارم از آداب کیفیت صوت در قرائت قرآن گفتیم که هفت، هشت روایت وجود دارد و غالب این‌ها ضعیف است؛ الا روایت سرائر که ممکن است بنا بر احتمالی آن را درست بدانیم؛ اما جمع هشت، ده روایت با آن موضوع و با ویژگی‌هایی که ما گفتیم را می‌شود پذیرفت و بنا بر قاعده‌ای که ضمّ اخبار یا استفاضه اخبار باشد، می‌شود آن را پذیرفت و قائل به استحباب حسن صوت در قرائت قرآن شد. این پایه بحث ما در اینجا است؛

بررسی ادله استثنای پنجم

آیا دلیلی بر قرائت غنایی قرآن، وجود دارد؟

اما بحث این است که ما از حسن صوت، به سمت صوتی برویم که ترجیح یا غنا در آن باشد و این‌که آیا آن هم جایز است یا جایز نیست؟ برای جواب به این پرسش، باید اخبار مربوط به این بحث را ببینیم. اگر ما باشیم، در اینجا در دو شکل و مقام می‌شود بحث کرد.

بررسی دو مقام مفروض در مسئله وجود و عدم وجود روایات خاصه در مسئله

شکل اول آن است که فرض کنیم اگر روایت خاصه‌ای نباشد، چگونه باید گفت و شکل دوم، این است که با توجه به روایات خاصه‌ای که در موضوع داریم، چه باید گفت. اگر فرض بگیریم هیچ روایت خاصه‌ای در بحث غنا و ترجیح در قرائت قرآن نبود که این یک رویکرد و یک نوع بحث است که با قطع نظر از روایات خاصه بوده و یک بحث این است. بحث دوم این است که روایات خاصه در بحث غنا و ترجیح و این‌ها در قرائت قرآن داریم.

الف: بررسی استدلال در مقام مفروض اول (نسبت صوت حسن و غنا با یکدیگر)



در رویکرد و شکل اول اگر بخواهیم بحث کنیم، فرض این است که صوت حسن در قرائت قرآن مستحب است و صوت حسن هم از غنا است؛ ممکن است غنایی باشد و ممکن است غنایی نباشد. از آن طرف هم ادله‌ای داریم، از جمله سی، چهل روایت داریم که غنا حرام است. فرض می‌گیریم که در باب غنای در قرآن، فعلاً هیچ دلیلی نداریم و تنها دلیلی که داریم این است که یُستحب تحسین الصوت فی قرائة القرآن که این یک قاعده است و یک دلیل هم داریم که یحرم الغنا، حال بین این دو دلیل چه نسبتی است؟ جواب آن است که عموم من وجه است؛ برای این که غنا، یک ماده افتراق دارد که شعری می‌خواند و چیزهای غیر قرآنی است. صوت حسن در قرآن هم ماده افتراقی دارد آنجایی که صوت حسن در قرائت قرآن است ولی نه به شکل غنایی؛ بلکه به همین شکلی که قراء می‌خوانند که قطعاً غنا نیست. یک ماده اجتماع هم دارد که صوت حسنی است که در حد غنایی قرار گرفته است. صوت زیبایی که با ألحان غنایی یا ألحان لهوی یا مطرب همراه شده است که امکان این هم وجود دارد. صوت حسن دو قسم است. قسم اول آن است که غنایی است و قسم دوم آن، غیر غنایی است. آنجایی که صوت حسن در قرآن به شکل غنایی باشد، ماده اجتماع این دو دلیل می‌شود. بعضی گفته‌اند که اگر هم دلیل خاصی نباشد؛ چون نسبت و جمع بین این روایاتی که خواندیم اطمینان‌آور است، از آن استفاده استحباب تحسین الصوت و القرائه می‌شود، جمع بین این روایات و روایات حرمت غنا مستلزم این است که نسبت را بسنجیم و وقتی نسبت را بسنجیم، می‌بینیم که در صوت قرآنی اگر به شکل غنایی دربیاید، این دو اجتماع می‌کنند و ماده اجتماع دلیل تحریم و استحباب است. قاعده ما این است و همه‌جا این‌طور گفته‌ایم که اکرم العلماء لا تُکرّم الفسّاق، ماده اجتماع دارند و در ماده اجتماع، هرکدام تمام است و حکم، بی‌مشکل است. در ماده اجتماع، این دلیل امرونهی تعارض و تساقط می‌کنند و رجوع به عام فوق یا اصول عملیه می‌کنیم. اینجا هم این‌طور می‌شود که در غنای در غیر قرآن، ادله قرص و قاطع می‌گوید حرام است. صوت زیبای قرآنی هم مثل آنچه قراء دارند و غنا نیست، ادله قرص و قاطع می‌گویند که مستحب است؛ اما در صوت حسن که در قرآن غنایی است، این‌ها اجتماع دارند و تعارض کرده و تساقط می‌کنند. این، عین اکرم العلماء لا تُکرّم الفسّاق است که در عالم فاسق، این دو تعارض و تساقط می‌کنند و بعد از تساقط هم، رجوع به ادله عمومات می‌کنیم اگر داشته باشیم و اگر عمومات نداشته باشیم، به اصول مراجعه می‌شود و هردوی این‌ها می‌گوید که جایز است و یک نوع صدای زیبایی است. حداقلش این است که اصل عملی است و برائت است و حرمتی وجود ندارد. این بحث اجتماع و تعارض و تساقط، بعد از این است که سندهای هر دو را درست کردیم و در اینجا هم درست کردیم دیگر. ادله غنا، ادله معتبری بود و صوت حسن هم با این بیانی که عرض کردیم، دلیل معتبر دارد، در ماده اجتماع تعارض و تساقط می‌کنند. بعضی به این شکل گفته‌اند که اگر ما باشیم و هیچ دلیل خاصی نداشته باشیم، صوت حسن قرائت در قرآن را باید جزء مستثنیات بیاوریم. دلیل خاص هم نمی‌خواهد؛ بلکه فقط با یک معادله اصولی، بین این ادله حسن صوت در قرآن و ادله حرمت غنا در صوت عموم من وجه است، در



صوت غنایی در قرآن تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند، اصل عملی می‌گوید براءت و جایز می‌شود. این اصل عجیبی است که بدون این که دلیل خاصی داشته باشیم، جزء مستثنیات غنا شد. صوت، صوت لهوی است. استثناء می‌کنیم. آنجا یک روایت داشت که می‌گفت، این در عروسی جایز است و اینجا فرض می‌گیریم که هیچ روایتی نداریم، هیچ روایتی هم نباشد می‌گوییم، این روایات می‌گوید مستحب است و آن می‌گوید حرام است. در ماده اجتماع تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند؛ رجوع به اصل عملی می‌کنیم، براءت می‌شود. ناخواسته می‌بینیم که یک استثنائی از غنا در اینجا شکل گرفت؛ بدون این که دلیل خاصی داشته باشیم. البته روی فرض بحث می‌کنیم. مستثنی که می‌گوییم، نمی‌خواهیم بگوییم که مستحب است؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم که مثل عروسی است و در عروسی هم وقتی می‌گفتیم مستثنی است، نمی‌گفتیم مستحب است. در اینجا هم نمی‌خواهیم بگوییم که صوت غنایی در قرآن، مستحب است؛ بلکه می‌گوییم که مستثنای از حرمت است؛ یعنی جایز است. براءت هم بیش از جواز؛ یعنی معنای اباحه را نمی‌رساند. این بحثی است که در مکاسب هم، کم و بیش مطرح شده است و در کتب دیگر هم آمده است. حال آیا این طور است؟ این یک بیان است که با قطع نظر از روایات خاصه، در اینجا نسبت سنجی می‌کنیم، در ماده اجتماع، تساقط و تعارض می‌شود، اصالة البرائة و نتیجه جواز است و البته استحباب.

بررسی صحت و سقم استدلال در مقام مفروض اول

به اتفاق فقها، هیچ کس پایبند به این نیست؛ یعنی چنین چیزی را نمی‌شود درست کرد و اگر کسی بخواهد این فرمول را در نسبت مستحبات و محرمات بسنجد، بسیاری از جاها چیزهایی را که اصلاً نمی‌شود پذیرفت، جایز می‌شود. فلان امر مستحب است، این مستحب با یک حرامی نسبت من وجه پیدا می‌کند و جایی که جمع شوند را می‌گوییم که جایز است آن وقت، مستثنای از محرمات الی ماشاء الله می‌شود. آقای خوبی و این‌ها هم این را دارند. مثلاً قضای حوائج مؤمن، مستحب است. تفریح کرب مؤمن، مستحب است و این همه حقوقی که برای مؤمنین هست. اگر این ادله را بگیرد و از آن طرف هم معاذ الله می‌گوییم زنا حرام است. سرور مؤمن مستحب است. حال، اگر کسی بگوید که فلان عمل موجب خوشحالی کسی می‌شود و مسرور کردن مؤمن مستحب است؛ ولی فلان عمل حرام است. کسی بگوید آن دلیل می‌گوید، مطلقاً این عمل قبیح، حرام است و این هم می‌گوید، مطلقاً مسرور کردن مستحب است. آنجایی که موجب مسرور نشدن شود، ماده افتراقش است و مسرور کردن در مباحات هم موجب استحباب است. اما اگر در جایی این عمل موجب مسرور کردن بشود، تعارض و تساقط می‌کند، ادله هم کنار می‌رود و جایز می‌شود. حال این که هیچ کس نمی‌تواند به این فتوی بدهد. این‌ها را در مکاسب و جاهای دیگر فرموده‌اند و من نقل می‌کنم. اگر کسی این فرمول را بخواهد قائل شود، با همین قاعده بسیاری از محرمات را می‌شود استثنا کرد. می‌گوییم این مستحب است و آن



حرام است؛ ولی جایی که اجتماع کنند، تساقط می‌کنند و فرمول عامین من وجه جاری می‌شود و مستثنی و جایز می‌شود. من مثال بسیار تندش را گفتم. خیلی مثال‌های ظریف‌تر و آرام‌تری هست که در آنجا هم هیچ فقیهی نمی‌تواند به آن ملتزم شود.

استثنائات ذکر شده در تصحیح استدلال در مقام مفروض اول

برای حل این مسئله وجوهی ذکر شده است که من الان قصد ورود به عمق مسئله به‌طور کامل را ندارم؛ ولی عجلتاً یکی، دو وجهی را که گفته شده است را عرض می‌کنم و علی‌القاعده باید این‌ها را پذیرفت. یکی از وجوهش این است که درست است که عامین من وجه در ماده اجتماع تساقط می‌کنند؛ ولی این قاعده استثنائاتی دارد. اگر یادتان باشد در همین بحث‌ها ما استثنائاتی را برای این قاعده ذکر کردیم و گفتیم که ما یک قاعده اصولی داریم که دو دلیل، اگر مطلق و عام و خاص بودند، خاص مقید می‌شوند و اگر عامین من وجه بودند، در ماده اجتماع تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند؛ ولی گفتیم در مواردی، تعارض و تساقط نیست؛ بلکه یکی بر دیگری مقدم می‌شود. یکی از استثنائات چه بود، یادتان هست؟

استثنای اول

گفتیم اگر عامین من وجه، طوری باشد که اگر بخواهیم در ماده اجتماع بگوییم، تعارض می‌کند و تساقط می‌کند، یکی از این‌ها موارد نادری برایش باقی می‌ماند که دلیل اصلاً حالت استهجان پیدا می‌کند. می‌گوییم در اینجا آن‌که استهجان پیدا می‌کند، مقید می‌شود و این‌طور نیست که تعارض و تساقط بکنند. یک مصداقش این بوده است و مصادیق زیادی در فقه دارد. این قاعده، یک جاهایی استثنا می‌شود.

استثنای دوم

یکی از استثناهای این قاعده اصولی که در عامین من وجه در ماده اجتماع، تعارض، تساقط، یکی از آن‌ها، تعارض دلیل مستحب و حرام است. در اینجا می‌گویند که ولو من وجه است؛ ولی دلیل محرم بر مستحب مقدم است. چرا؟ علتش این است که آنچه عقلاً می‌فهمند و در ارتکازات وجود دارد، یک وجهش این است که دلیل مستحبات، یک حالت لاقضایی و ظریف و لطیفی دارد؛ به حدی که نمی‌تواند با دلیل حرمت، مقابله کند. درجه احکام با یکدیگر متفاوت است. استحبابی و امر غیر الزامی که می‌گوید و امر غیر الزامی را با امر الزامی بسنجد دیگر، امر غیر الزامی نمی‌تواند شانه‌به‌شانه او بشود و با دلیلی که حرمت را می‌گوید، سر جنگ داشته باشد. حرمت می‌گوید، در اینجا عذاب وجود دارد و یک چیز غلاظ و شدادی در آن وجود دارد؛ اما استحباب می‌گوید که این زمینه‌ای دارد؛ برای این‌که در



آن فضلی هست. این بیان و حکمی که این طور نرم و آرام است، در برابر حکم غلاظ و شدادی که حرمت باشد، نمی تواند مقاومت کند؛ چون هم وزن او نیست تا آن را تقیید بزند یا تعارضی با او ایجاد کند. این حالت اقتضایی دارد. مثل این که این اقتضاء است و در آن دیگری، علیت است. موضوع حرمت، برای حرمت علیت دارد؛ ولی موضوع استحباب، یک حالت اقتضایی دارد که اگر مشکلی در حاشیه اش نبود، این طور است و الا اگر مشکلی بود، چنین چیزی ندارد. این وجهی است که برای این قصه گفته شده است. مقابلش هم حالت معکوسی در اینجا داریم. اگر دلیل کراهتی، با دلیل وجوب مقابله کرد، مانند آن که فلان امر می گوید مکروه است و یک چیزی می گوید واجب است آن وقت، ماده اجتماع پیدا می کند. در آنجا هم این طور است و نمی توانیم بگوییم، در ماده اجتماع، تساقط می کند و جایز می شود؛ بلکه در اینجا دلیل وجوب می گوید که باید این کار را انجام داد و با دلیل مکروه نمی تواند حکم کند. این یک بیان است که می گوید، دلیل استحباب حالت اقتضایی دارد و نه علیتی که تمام باشد و توان مقابله با دلیل حرمت را داشته باشد. بالعکس آن؛ یعنی دلیل کراهت هم نمی تواند مقابل وجوب قد علم بکند؛ در حدی که در تعارض بیاید و معارضه ای با او انجام بدهد. این یک بیان است.

تقریر بیان صاحب کفایه در باب استثنای قاعده

یک بیان دیگر هم است که مرحوم آخوند و دیگران دارند و خیلی قشنگ در بحث اجتماع امر و نهی آمده است، این است که می گویند، دفع مفسده، اولای از جلب منفعت است. که البته این قول، دفع مفسده اولای از جلب منفعت است، کلی اش را خود ما و خیلی از بزرگان نپذیرفته ایم؛ ولی بعید نیست که بگوییم، دفع مفسده، نسبت به جلب منفعتی است که در حد استحباب باشد، نه منفعتی که در واجبات است. این هم بعید نیست که بگوییم اولی است و در حد استحباب است. وجوه دیگری هم در اینجا ذکر شده است که آن هم نیاز به تعمق بیشتری دارد؛

جمع بندی کلام در مقام مفروض اول: (عدم ورود روایت خاصه)

ولی آنچه عجالتاً می توانیم عرض کنیم و دیگران هم فرموده اند (همه این نکات را باقی هم فرموده اند) و حاصل کلام امروز شمرده می شود، این است که ما اگر هیچ روایتی در باب غنای در قرآن نداشته باشیم، ربما یُحتمل و یُقال به این که با تعارض من وجه، تساقط می کند و غنای در قرائت قرآن جایز می شود. جواب نقضی این کلام، آن است که اگر کسی بخواهد این فرمول را بپذیرد، یلزم منه فقه جدید و چیزهایی که هیچ فقیهی نمی تواند به آن ملتزم باشد. این جواب نقضی است. حلش هم این است که در تعارض حرمت و استحباب یا کراهت و وجوب، هیچ وقت احکام غیر الزامی نمی تواند در برابر حکم الزامی معارضه کند؛ ولو من وجه؛ بلکه در اینجا، حکم الزامی بر غیر الزامی مقدم است. در



وجوب و کراهت، وجوب مقدم است و در استحباب و حرمت، حرمت مقدم است و از نظر قاعده اصولی اش هم این می‌شود که در عامین من وجه، در ماده اجتماع قائل به تساقط هستیم؛ اما جاهایی هم هست که استثنا دارد. یک موردش، آنجایی است که اگر تساقط بکند، یکی از آن دو طرف، افراد نادری در آن باقی بماند. مورد دومش، آنجایی است که حرمت و کراهت، با استحباب مقابله کنند یا وجوب و کراهت مقابله کنند که در اینجا هم، از آن تعارض و تساقط استثناء می‌شود و حرمت و حکم الزامی، مقدم بر آن است؛ ولو این که من وجه است. بنابراین، نتیجه کلام این است که اگر ما دلیل خاصی در باب غنای در قرائت قرآن نداشتیم، باید به همان اطلاقات عمل کرد و حرام بوده و نمی‌شود که کسی به صوت حسن تمسک کند یا بگوید تعارض می‌کند و حداکثرش این است که جایز است. خیر! هیچ‌کدام از این‌ها نمی‌شود. نه! می‌شود که بگوییم مستحب است و این را مقدم بداریم و نه! می‌شود که بگوییم تعارض و تساقط و جواز و اباحه. هیچ‌کدام از این‌ها درست نیست؛ بلکه باید حرمت را مقدم بداریم. این بحث در مقام اول که با قطع نظر از روایات، گفتیم که حکم این‌طور می‌شود.

بررسی استدلال در مقام دوم (وجود دو طایفه از روایات در بحث)

اما مقام دوم این است که در بحث غنای در قرائت قرآن، شش، هفت تا روایت داریم که به نحوی، جواز غنا را افاده کرده‌اند و یک طائفه مقابل آن هم داریم که به‌طور خاص می‌گویند، غنای در قرآن جایز نیست. بنابراین، در اینجا روایات خاصه را می‌توانیم بگوییم به دو طایفه کلی تقسیم می‌شود. طایفه‌ای که غنای در قرآن را تحریم کرده‌اند که این مطابق عمومات است و طایفه دوم که غنای در قرآن را تجویز کرده‌اند. این طائفه دوم هم خودش، تقسیم به چند گروه می‌شود که عرض خواهیم کرد.